

بررسی و تحلیل شخصیت زنان در افسانه های ایرانی

ایمان شمسی الدینی دهنوی^۱، یدالله شکیبافر^۲ و آسیه ذبیح نیا عمران^۳

^۱دانشجوی کارشناس ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز نفت

^۲استادیار دانشگاه پیام نور

^۳دانشیار دانشگاه پیام نور

چکیده

زن موجودی است که در تمام مراحل زندگی نقش اساسی ایفا می کند. علاوه بر قرآن و احادیث شخصیت زن در داستان ها و افسانه ها نیز به آن اشاره شده است. شخصیت زن دارای ابعاد گوناگون است و از جنبه های روانشناسی متعددی قابل بررسی است. در تمام داستانها سعی شده است به یک یا چند بعد از شخصیت او اشاره شود. در بیشتر افسانه ها زن به عنوان قهرمان اصلی و یا یاریگر نام برده می شود. توجه به شخصیت زن از این حیث قابل تأمل است که می تواند نقش تعیین کننده ای در پیشبرد داستان داشته باشد. در پژوهش حاضر، سعی شده است شخصیت زن از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار گیرد تا به عمق شخصیت او پی برده شود؛ همچنین با بررسی شخصیت زن در چند افسانه ی ایرانی بر طبق دیدگاه روانشناسی چون آدلر، یونگ و فروید سعی شده تا چندگانگی شخصیت زن و خصوصیات روانشناسی او نشان داده شود. این پژوهش با بهره گیری از منابع کتابخانه ای تدوین و نوشته شده است و یافته های پژوهش به شکل توصیفی - تحلیلی ارائه شده اند.

کلیدواژه‌ها: افسانه ها، زن، شخصیت

مقدمه

در بررسی حماسه های جهان شاید آنچه مورد توجه خاص قرار نمی گیرد نقش و تاثیر زن در این حماسه هاست نبرد و مبارزه پهلوانان حماسی اسطوره ای در شکل مردانه تبلور می یابد و گاه اگر نامی از زن برده شود، گذارا و در نقش فرعی و طبیعی آن است. اما از این دیدگاه می توان به حضور و پیدایی زنانه در حماسه ها پی برده و جریان حوادث را در اثر عملکرد زنانه کاوید و سنجید. اسطوره و حماسه آینه تمام نمای سنت ها، نگرش ها، رویاها، آرزوها، افکار و آداب و رسوم اقوام دیرین هر ملتی است که در آن تبلور می یابد، تا سندی برای آیندگان باشد.

در این آیین ها تفکر و آرزوهای انسان باستانی نمود یافته و به نمایش در می آید. هرچند به وضوح نقش مرد در این حماسه ها بارز و آشکار است و روند مبارزه مردان و پهلوانی های آنان پدیدار می گردد؛ اما بی تاثیر از نقش زن و عملکرد فرعی آن نبوده است. زنان در فرعی ترین کارکردهای اجتماعی و خانوادگی، عامل بزرگترین حوادث بوده و تاریخ هر ملتی را مورد تحول و دگرگونی قرار داده اند. از سویی دیدگاه مردانه حماسی نسبت به زن در پیدایش رخدادها بسیار موثر بوده است.

ادبیات کودک و نوجوان دارای تنوع فراوان است و از دیدگاه های مختلف قابل بررسی و تحلیل است. در این پژوهش صرفا به تحقیق شخصیت پردازی در داستان های مربوط به کودک و نوجوان پرداخته شده است. شخصیت های داستان کسانی هستند که با کردار یا سخنان خود انسان را می سازند.

شخصیت می تواند ثابت باشد یا با توجه به هدف و متناسب آن تغییر کند و تحول یابد؛ به هر حال یکی از عناصر بسیار مهم در داستان نویسی است؛ به گونه ای که تعامل شخصیت با ابعاد دیگر داستان موجب می گردد تا داستان جاذبه های خاص خود را بیابد. هیچ کنش داستانی بدون شخصیت امکان ظهور و بروز نخواهد داشت. غالبا قهرمان داستان همراه با سایر عوامل و شخصیت های داستانی، سبب می شود که عمل داستانی به وقوع بپیوندد و زمان، مکان، جو، آغاز و پایان داستان شکل گیرد. شخصیت ها هستند که با کنش خود موجبات واقع نمایی داستان را فراهم می آورند؛ از این رو شخصیت پردازی در داستان حایز اهمیت است.

کتاب کودک به لحاظ تاثیر مثبتی که بر شخصیت و درک او در سنین بالاتر می گذارد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در پژوهش حاضر به سوالات زیر پاسخ داده می شود؟

سوال های تحقیق

- ۱- عمده ترین شخصیت ها در داستانهای کودک و نوجوان چه شخصیت هایی هستند؟
- ۲- چه تفاوتی بین شخصیت زن در داستان های کودک و نوجوان با داستان های بزرگسالان وجود دارد؟
- ۳- زنان در اسطوره های حماسی ایرانی چه نقشی دارند؟

فرضیه های تحقیق

- ۱- زن در مقام شخصیت مادرانه، فرشته و جادوگر بیشترین بسامد را در ادبیات کودک و نوجوان دارند.
- ۲- شخصیت زن در داستان های کودک و نوجوان به صورت فرشته، مادر، نا مادری و یا جادوگر بروز می کند ولی در داستان های بزرگسالان به صورت یک استاد و مربی و یا یک هدایت گر معرفی می شود.
- ۳- در اسطوره های حماسی ایران زنان را به عنوان افرادی معرفی می کنند که به پهلوانان کمک می کنند تا امر مهمی را انجام دهند و زن نقش فرعی به عهده داشته است.

روش تحقیق

روش انجام کار در این پژوهش مبتنی بر ابزار کتابخانه ای است و یافته های پژوهش به صورت توصیفی و تحلیلی ارائه شده است.

اهداف تحقیق

هدف از تحقیق حاضر، در مرحله ی اول پی بردن به ارزش و جایگاه زن در زندگی بشر می باشد. سپس بررسی چند داستان پیرامون شخصیت زن در ادبیات کودک و نوجوان در فرهنگ افسانه های مردم ایران است. این پژوهش می تواند مرجعی برای دانشجویان و علاقه مندان به تحقیق در زمینه ی ادبیات داستانی کودک و نوجوان باشد.

تعریف شخصیت

از مهم ترین عناصر هنر داستان نویسی، شخصیت است. شخصیت در داستان شامل یک یک افراد، اشیا، حیوانات، گیاهان و دیگر پدیده هایی است که نویسنده در اثری که خلق می کند آنها را انتخاب می کند تا داستان بر محور آن شخصیت و دیگر شخصیت ها پیش رود. شخصیت ها از این نظر اهمیت دارند که آن ها داستان را جلو می برند و حوادث به تبع حرکت و کنش های آنها در داستان رخ می دهد.

عامل شخصیت، محوری است که تمامیت قصه و داستان بر مدار آن می چرخد. کلیه عوامل دیگر عینیت، کمال، معنا و مفهوم و حتی علت وجودی خود را از عامل شخصیت کسب می کنند..

شخصیت، به موجودی خیالی اطلاق می شود که رمان نویس یا نمایش نامه نویس آن را می آفریند و این توهم را در ما به وجود می آورد که آن را شخصی حقیقی تصور نماییم. (کهنمویی پور، ۱۳۸۱:ص ۶۰۸)

شخصیت در لغت به معنی ذات، خلق و خوی مخصوص شخص است و در معنی عام، عبارت از مجموعه خصوصیتی است که حاصل برخورد غرایز و امیال نهفته انسان با دانش اکتسابی او در زمینه های مختلف اجتماعی است. در ادبیات، شخصیت، فرد ساخته شده ای است که مانند اشخاص حقیقی از ویژگی هایی برخوردار است و با این ویژگی در داستان و نمایش ظاهر می شود. (راد، ۱۳۷۱:ص ۱۷۷)

داستان دختر پالاندوز

دختر پادشاه از پدرش خواست تا کنار قصر چهل دزد برایش قصری بسازد؛ اما پدر مخالفت کرد چرا که می ترسید دزدان به او آسیب بزنند. دختر با نقشه ای که کشید توانست پدرش را متقاعد کند. قرار شد طبق نقشه چهل نفر شبیه دختر به قصر بیاورند تا دزدها او را نشناسند. یکی از آن چهل نفر، دختر پالان دوزی بود که هوش و ذکاوت زیادی داشت و مرتب دست به ابتکار می زد تا دزدها را مطیع خود کند. در پایان داستان هم با ترفندهایی که به کار برد توانست با رئیس دزدها ازدواج کند. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۹:ص ۲۱۱)

شخصیت دختر پالان دوز را طبق روانشناسی فردی آدلر بررسی می کنیم:

زندگی به عقیده ی آدلر، بودن نیست بلکه شدن است. آدلر به انتخاب مسئولیت و معناداری مفاهیم در شیوه ی زندگی ها اعتقاد دارد. (شاملو، ۱۳۸۲: ص ۲۱۵)

هدف انسان نیاز به سازگاری با محیط و پاسخگویی به آنهاست. در این داستان دختر پالاندوز زمانی که وارد قصر دختر پادشاه می شود هرچند از لحاظ طبقاتی با دختران دیگر تفاوت دارد اما خود را با محیط سازگار می کند تا بتواند در پایان به هدف خود برسد.

فرد سالم به عقیده ی آدلر از مفاهیم و اهداف خودش آگاهی دارد و عملکرد او مبتنی بر نیرنگ و بهانه نیست، او جذاب و شاداب است و روابط اجتماعی سازنده و مثبتی با دیگران دارد. (شاملو، ۱۳۸۲: ص ۲۲۰)

دختر پالاندوز قصه ی ما نیز در عین این که با نیرنگ به راز قصر چهل دزد پی می برد و با فریب پیرمرد خدمتکار قصر چهل دزد، می تواند تمام طلاهای آنها را بدزدد؛ اما تمام این نیرنگها را برای رسیدن به هدف خود که نجات از قصر است انجام می دهد. در عین درگیری هایی که با دزدان دارد؛ اما برای آنها جذاب و شاداب است چون در پایان داستان رئیس چهل دزد از او خوشش می آید و با او ازدواج می کند.

هوش و ذکاوت و دست به ابتکار زدن نیز از ویژگی هایی است که آدلر برای یک شخصیت اشاره می کند و ما این دو را در دختر پالاندوز مشاهده می کنیم.

داستان «شاه عباس»

روزی شاه عباس از کنار در حمامی می گذشت که ناگهان دختری زیبارو دید. عاشق او شد وزیر را پی او فرستاد که او را به همسری خود درآورد ولی دختر گفت: «به شرطی زن او می شوم که حرفه ای بیاموزد. شاه پذیرفت و زیلوبافی آموخت و او را به همسری خود درآورد. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۹: ص ۲۵۵)

شخصیت زن این داستان طبق نگرش یونگ درونگرا است. یونگ افراد درونگرا را اینگونه توصیف می کند: «این افراد سازگاری خوبی با دیگران ندارند، در بیان افکار خود مشکل دارند و ظاهراً بی احساس بوده و توجهی به دیگران ندارند. آنها نه بر احساس خود بلکه بر اندیشه های خود متمرکزند.» (فربد، ۱۳۸۱: ص ۵۶)

در این داستان آنجا که دخترک از ازدواج با شاه سر باز می زند و می گوید: «من زن شاه نمی شوم، چون حرفه ای بلد نیست» در حقیقت می خواهد نظر خود را به شاه تحمیل کند. او همچنین دارای شخصیتی درونگراست چون تنها به فکر خود است و هیچ احساسی نسبت به نظر پدرش و شاه ندارد. یونگ افراد درونگرا را اسرار آمیز و دست نیافتنی می داند؛ همچنین آنها را افرادی آرام و متواضع می داند. (همان، ص ۱۲۰)

شاه عباس با تلاش زیادی موفق می شود که به دختر مورد علاقه اش دست یابد. او برای اینکه دختر به درخواست ازدواج او پاسخ مثبت بدهد زیلو بافی یاد می گیرد. پس می توانیم شخصیت دختر را دست نیافتنی و اسرار آمیز بدانیم.

یکی از تیپهای شناختی شخصیت که توسط فروید ارائه شده است لاغرتنان است. از نظر فروید لاغرتنان از نظر روانی اسکینروئید خوی اند؛ یعنی شخصیتی گسسته دارند و درونگرا هستند. (شولتز، ص ۱۸۵)

دختر قصه ی شاه عباس نیز چون به خواستگاری شاه عباس اعتنایی نمی کرد و گاهی نیز با بهانه تراشی از ازدواج سرباز می زد می تواند در این تیپ قرار بگیرد چون او توجهی به عشق شاه نداشت.

تعداد شخصیت زن	شخصیت های اصلی	شخصیت های فرعی	نیروهای هم سوی دختر	نیرو های بی طرف	نیروهای مخالف
۱	۲	۴	۱	۲	۲

شخصیت زن: دختری که شاه عاشقش شده بود

شخصیتهای اصلی: دختر و شاه عباس

شخصیتهای فرعی: پدر دختر، وزیر شاه، دو دزدی که شاه را زندانی کرده بودند

نیروهای هم سوی دختر: پدر

نیروهای بی طرف: دو دزد

نیروهای مخالف: دو دزد

داستان «دختر بازرگان و هفت برادر»

در روزگاران قدیم تاجر ثروتمندی زندگی می کرد به نام خواجه ابوطالب، که دختری داشت زیبارو به نام نگار و زنی داشت پریزاد نام. پریزاد به خاطر بیماری مرد و تاجر ازدواج مجدد داشت. او زنی زیبا گرفت به نام گلنار. این گلنار قصه ی ما آینه ای داشت سخنگو. زیبایی گلنار چنان او را مغرور کرده بود که وقتی آینه به او می گفت نگار زیباتر از اوست حسادتش گل می کرد. او چندین دفعه تصمیم گرفت تا نگار را نابود کند اما موفق نشد. در پایان داستان نگار توسط هفت برادر نجات می یابد و تاجر گلنار را به سزای اعمالش می رساند. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۹: ص ۱۲۶)

فروید عقیده دارد غرایز زندگی در خدمت بقا هستند و به شکل انرژی روانی به نام لیبیدو آشکار می شوند. غرایز، سابق ناهشیار به سمت تباهی، نابودی و پرخاشگری هستند. (شولتز، ص ۱۷)

در این داستان، گلنار زن دوم خواجه و نامادری نگار - طبق غریزه ی زیبا دوستی - چون خود را زیباتر از همه در دنیا می دانست، وقتی آینه به او گفت که نگار زیباتر از اوست تصمیم به نابودی او گرفت چون بنابر نظر فروید، غریزه او را وادار می کرد تا

برای بقا دست به هر کاری بزند. او همچنین به خاطر اضطرابی که از وجود نگار داشت به عاشق خود دستور داد تا نگار را بکشد.

طبق نظر فروید، اضطراب زمانی ایجاد می شود که خود برای محافظت از خودش چند گزینه دارد: گریختن از موقعیت تهدید کننده یا اطاعت کردن از احکام وجدان. (همان، ص ۵۵)

در این قصه خود گلنار برای اینکه از خودش محافظت کند سعی میکند از موقعیتی که او را تهدید می کند فرار کند بنابراین تصمیم می گیرد نگار را از صحنه خارج کند تا زیبایی او پابرجا بماند.

تعداد شخصیت های زن	شخصیتهای اصلی	شخصیتهای فرعی	نیروهایی هم سوی نگار	نیروهایی هم سوی گلنار	نیروهایی بی طرف	نیروهایی مخالف
۴	۳	۲۲	۱۱	۳	۱۰	۳

داستان «پسر شاه پریان»

پدری به مسافرت می رفت دختر کوچک خانواده از پدر خواست برایش گردنبند مرواریدی به سوغات بیاورد پدر با زحمت زیاد گردنبند را برای دختر فراهم کرد. یک سال بعد غلامی در خانه شان را زد و ادعا کرد که آن گردنبند را در ازای دادن دختر به غلام، به پدر داده بود. غلام دختر را به قصر برد و هر شب با خوراندن سیب جادویی، او را به خواب می بردند. مادرش با دادن سیبی به او باعث شد تا دختر از راز شاهزاده با خبر شود و در پایان با شاهزاده ازدواج کرد. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۹: ص ۱۸۵)

دخترک داستان «پسر شاه پریان» دارای شخصیت پویا می باشد. شخصیت پویا، شخصیتی است که بر عکس شخصیت ایستا، دچار تغییر و تحول می شود. البته تغییر و تحولی که بر جنبه عقاید و خصلت و خصوصیات شخصی او قرار گیرد نه بر جنبه های ظاهری و صوری. این تحول و دگرگونی می تواند در نوع خود هم سطحی باشد و در هر نوع که باشد تغییر و تحول به حساب آید. (میرصادقی، ۱۳۶۷: ص ۱۵۰)

جمال میرصادقی می گوید: «این تغییر اساسی و مبهم است و تغییری نیست که مثلا در سرماخوردگی، در حال و وضع آرام ظاهر شود یا در لحظه ای حالت و عقیده شخصی را دگرگون کند.» (همان، ص ۱۹۵)

دخترک داستان هم در آغاز دختر کوچک و یک فرد عادی بود، اما در جریان داستان و با خوردن سیب جادویی به زن زیبایی تبدیل شد و حالات و ویژگی های رفتاری او نیز تغییرات زیادی داشت و در پایان داستان همان دخترک بازیگوش و ساده لوح آغاز داستان نبود.

یکی دیگر از انواع شخصیت، که در افسانه ها وجود دارند شخصیت های پس زمینه یا سیاهی لشکر هستند. «شخصیت هایی را که بیشتر برای ایجاد حال و هوا یا واقع نمایی حوادث و صحنه ها در داستان حضور یافته اند، سیاهی لشکر می نامیم.» این شخصیت ها عموماً شبیه هم هستند و اغلب با اسم عام معرفی می شوند و اگر با اسم خاصی از آنها نامی آمده باشد؛ بسیار محدود و معدود است. این شخصیت ها معمولاً به توصیف صحنه ها، مکان ها و ارائه حس و حال بیشتر در داستان کمک می کنند. مثلاً پیرمردها و پیرزن ها گوشه ی بوستان نشسته اند. دخترکی گل را بو می کند و پسرکی روی شاخه ی درخت نشسته است. (همان، ص ۱۲۰)

در این داستان دخترکان مکتب خانه را می توان به عنوان شخصیت های سیاهی لشکر معرفی کرد. در جایی از داستان می خوانیم: «دخترها به مکتب خانه رفتند و هریک از آنچه پدرشان برایش آورده بود برای دخترکان دیگر تعریف می کرد ولی هیچ کدام از آن سوغاتی ها جای گردنبند را نمی گرفت و همه ی دخترها چشمشان دنبال آن بود.»

در بیشتر افسانه ها کسی به عنوان یاریگر ایفای نقش می کند. مادر دختر هم در این داستان یاریگر است؛ چرا که با دادن سیب به دختر باعث می شود تا دختر با خوردن آن به راز قصر پادشاه پی ببرد و خوش قیافه گردد و همسر پادشاه شود.

مادر جزء شخصیت های فرعی است. در کنار شخصیت اصلی در داستان ها، شخصیت هایی نیز ایفای نقش می کنند که به آنها «شخصیت فرعی» می گویند. این دسته از افراد داستان، خود به خود، از درجه ی اهمیت کمتری برخوردار هستند. در کنار شخصیت اصلی، حالت فرعی تری به خود می گیرند و چون کمتر به آنها پرداخته می شود، نقش کمتری را نیز در داستان بازی می کنند. شخصیت فرعی می تواند یک نفر باشد و حتی گاهی به چندین نفر هم می رسد. البته نه آن قدر که بی جهت داستان را شلوغ کنند و خواننده را برای پیگیری ماجرا و حوادث، سردرگم و خسته کنند. حضور شخصیت فرعی باعث می شود شخصیت اصلی وضوح خاص خود را بیابد. خواننده، «شخصیت اصلی» داستان را هنگام برخورد و حرف زدنش با دیگران (شخصیت های فرعی) بهتر می شناسد. (میرصادقی، ۱۳۶۷:ص ۱۶۰)

در این داستان مادر به دختر که شخصیت اصلی داستان است کمک می کند تا به راز پسر پادشاه پی ببرد و با دادن سیب جادویی به او باعث می شود تا شخصیت دختر تغییر کند.

در طرح داستان محور و مرکز حوادث، شخصیتی است که همه حوادث و شخصیت های دیگر به معرفی او می پردازند. اوست که حوادث مهم را پیش می برد و از همه مهم تر سرنوشت و پایان ماجراهای اوست که اهمیت پیدا می کند. شخصیت اصلی، مهم ترین درونمایه، پیام و یا حس داستانی را منتقل می کند و یا دست کم در انتقال آن نقش اساسی دارد. (همان، ص ۹۵)

داستان «پادشاه و هفت فرزندش»

پادشاهی بود که هفت زن داشت اما هیچ کدام از آنها فرزندی نزیاییده بودند، تا اینکه زنها توسط سیبی که درویش به آنها داده بود صاحب فرزند پسر شدند جزء یکی از آنها که به خاطر اینکه نیمی از سیبش را خروسی خورده بود از نیم تنه شکل خروس بود. پادشاه او و پسر پا خروسی اش را به دور از شهر فرستاد. در پایان خروس پا توانست شش برادر دیگر خود را از دست دیو و پیرزن جادوگر نجات دهد. پاهایش هم مثل آدم ها شد و به جای پدرش پادشاه شد. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۵:ص ۶۵)

یکی از انواع شخصیت در افسانه ها و داستانها، شخصیت فرعی است؛ شخصیت هایی را که در کنار شخصیت اصلی، در مقام دوم، سوم یا ... هستند و اصولاً نسبت به شخصیت اصلی در داستان اهمیت کمتری دارند، شخصیت فرعی می نامیم.

شخصیت های فرعی، شخصیت اصلی را برای رسیدن به هدفش یاری می دهند. آنها یا دوست و محرم اسرار شخصیت اصلی هستند یا مخالف و دشمن او. این شخصیت ها بهانه ای برای ارائه ی اطلاعات درباره داستان و شخصیت های اصلی به خواننده هستند. آنها داستان را پیش می برند و آن را پیچیده و جذاب می کنند تا حوصله خواننده سر نرود. شخصیت های فرعی در حوادث گوناگون نقش محرک را بازی می کنند. (جارویس رای و ترستن، ۱۳۷۳:ص ۴۰)

زن های پادشاه جزء شخصیت های فرعی در داستان هستند. چون نویسنده فقط در مورد نازایی آنها و بعد پسردارشدنشان صحبت کرده و وظیفه دیگری در داستان ندارند.

شخصیتهای قراردادی افراد شناخته شده ای هستند که مرتباً در نمایشنامه ها و داستان ها ظاهر می شوند و خصوصیتی سنتی و جا افتاده دارند. شخصیت های قراردادی به شخصیت های قالبی خیلی نزدیک هستند. در قصه های قدیمی وزیران دست راست، وزیران دست چپ، غول ها، دیوها، جن ها، پری ها، جادو گر ها و آدم های خسیس شخصیت های قراردادی بودند که در توصیف خصوصیات آنها مبالغه می شد. شخصیت های افسانه ها معمولاً قراردادی و کلیشه ای هستند و خصوصیات ثابت و ایستا دارند. قصه به دنیای ذهنی و درونی و به تفکرات و ایده آل های آنها کاری ندارد. این شخصیت ها قالبی از خود هیچ تشخصی ندارند، ظاهرشان آشنا و گفته هایشان قابل پیش بینی است.

پیرزن جادوگر جزء شخصیت قراردادی است. چرا که همانند دیگر داستانها با شخصیت منفی ظهور می یابد و با مشارکت دیو شش پسر پادشاه را اسیر خود می کند.

این شخصیت به عنوان یاریگر نیز معرفی شده است آن جا که در داستان می خوانیم: «دیو که بوی پسرها به مشامش خورد، به پیرزن گفت: پشت دروازه قلعه برو. اگر آدمی زاد سراغ مرا گرفت بگو خانه نیست.»

یکی از شیوه‌هایی که با آن شخصیت در داستان بررسی می‌شود شیوه‌ی غیر مستقیم است. شخصیت پردازی به شیوه غیر مستقیم در حوزه نمایش (Showing) اتفاق می‌افتد و راوی (عموماً من-راوی) انگار مروج این شعار است: «نگو، بیشتر نشان بده!»

در این شیوه، راوی عموماً جزء نگر است و سعی می‌کند همانند دوربین فیلمبرداری لحظه لحظه اعمال و رفتار شخصیت را برای خواننده به نمایش بگذارد. در این شیوه شخصیت پردازی بیشتر با تکیه بر عمل نمایشی، لحظه پردازی و گفتگو و کمتر توصیف انجام می‌گیرد. (میرصادقی، ۱۳۶۷: ص ۱۲۳)

شخصیت زن هفتم پادشاه هم به طور غیرمستقیم در اعمال و کردارشان نشان داده شده است. در اول داستان می‌خوانیم: «زن هفتمی که عادت داشت کارهایش را خودش انجام بدها، دستش توی خمیر بود و مشغول پختن نان بود.» نویسنده در جایی از داستان می‌نویسد: «پسر هفتم پادشاه، یعنی پسر پا خروسی وقتی خبر را شنید از مادرش خداحافظی کرد و رفت تا برادرهایش را نجات دهد.» این جمله به طور غیرمستقیم نمایانگر شخصیت دلسوز، مهربان و از خود گذشته‌ی زن هفتم پادشاه است. با اینکه پادشاه او و پسرش را از قصر بیرون فرستاده بود اما اجازه داد تا پسرش شش پسر دیگر پادشاه را که از زن‌های دیگری بودند نجات دهد.

تعداد شخصیت زن	شخصیتهای اصلی	شخصیتهای فرعی	نیروه‌های هم سوی پسر پادشاه	نیروه‌های مخالف
۷	۱	۷	۲	۶

در این داستان هفت زن پادشاه جزء شخصیتهای فرعی هستند که پیرامون آنها توضیحاتی ارائه شده است. پسر زن هفتم هم شخصیت اصلی داستان است؛ چراکه تمام داستان حول شخصیت او می‌باشد.

مادر پسر پادشاه نیروهای همسوی پسرند چون در داستان با پسر همراهی می‌کنند. شش زن دیگر شاه هم چون مرتب سنگ جلوی پای پسر می‌گذارند می‌توانیم به عنوان نیروهای مخالف او در نظر گرفت.

داستان «پسر زرنگ و دختر تنبل پادشاه»

مادر و پسری دو تا گاو داشتند که با آنها امرار معاش می‌کردند. روزی مادر به پسر گفت: «یکی از گاوها را می‌کشیم و مهمانی می‌دهیم تا بهار خدا گاو دیگری برای ما می‌رساند» پسر این کار را به شرط آن انجام داد که اگر گاو پیدا نکردند مادر را به گاوآهن ببندد و کار کند. چون گاو پیدا نشد، پسر مادرش را به گاوآهن بست و زمین را شخم زد. وقتی پادشاه این صحنه را دید گوساله‌ی چموشی را به پسر داد تا با آن کار کند. وقتی پادشاه متوجه شد پسر گوساله چموشی را ادب کرده و به کار بسته دختر تنبلش را در گونی گندم گذاشت و به جای گندم به پسر داد شاید بتواند او را نیز تربیت کند و دخترش زرنگ شود.

در پایان دختر زرنگ شد و همه کاری را انجام می‌داد. و پسر و دختر با هم ازدواج کردند. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۵: ص ۱۷۷) یکی از انواع شخصیت در افسانه‌ها شخصیت ایستا یا ثابت است. این شخصیت شخصیتی است که در طول داستان تغییری نمی‌کند و همانطور که وارد داستان می‌شود با همان وضع و کیفیت هم بیرون می‌رود. این گونه افراد به هیچ وجه حاضر به تاثیرپذیری از محیط اطراف نیستند و سعی در حفظ رفتارهای خود دارند. برای مثال (خورشید شاه) قهرمان قصه بلند سمک عیار، شخصیت ایستایی دارد. هرچند او به چین می‌رود و رقیب‌های خود را از میان بر می‌دارد و شهرهای زیادی را فتح می‌کند اما همان شخصیتی را که در ابتدای داستان دارد در آخر نیز همان شخصیت را داراست بی آن که حوادث بی شمار او را دگرگون کند. (میرصادقی، ۱۳۶۷: ص ۷۸)

به گفته‌ی جمال میرصادقی «اصولاً قصه چه کوتاه و چه بلند، اغلب شخصیت‌های ایستا دارد. شخصیت‌های بی سروپا و آب زیر کاه، گرچه ممکن است حوادث بسیاری را پشت سر بگذارند، در پایان، خصلت و خصوصیاتشان تغییر نمی‌کند یا اگر هم تغییری در شخصیتشان پیدا شود این تغییر اندک است.»

مستور این شخصیت را چنین تعریف می‌کند: «شخصیت‌های ایستا در طول داستان متحول نمی‌شوند اگرچه ممکن است جامع هم باشند.»

شخصیت مادر داستان ثابت (ایستا) است؛ چرا که شخصیت او از اول تا پایان داستان تک بعدی است و ما شاهد هیچ تغییری در رفتار و کردار او از اول تا پایان داستان نمی‌باشیم. مادر در این داستان مورد ظلم واقع شده است. برای قهرمان قصه اصل، کار و پیشبرد آن است، حتی اگر لازم باشد پسر مادرش را برای شخم به گاواهن ببندد. بستن مادر به گاواهن در نظر اول کاری غیراخلاقی به نظر می‌رسد؛ اما هنگامی که در می‌یابیم کار و کار طاقت فرسا تنها تضمین کننده زندگی فقیرانه ی توده های مردم است، آن گاه انعکاس این زندگی در ذهنیت ایشان با وجود آن همه خشونت و زمختی عجیب نمی‌نماید. شخصیت پویا یکی دیگر از انواع شخصیت در افسانه های ایرانی است. این شخصیت برعکس شخصیت ایستا، مدام دچار تغییر و تحول می‌شود. البته تغییر و تحولی که بر جنبه عقاید و خصلت و خصوصیات شخصی او قرار گیرد نه بر جنبه های ظاهری و صوری.

جمال میرصادقی می‌گوید: « این تغییر اساسی و مبهم است که مثلا در سرماخوردگی در حال و وضع آرام ظاهر شود یا در لحظه ای حالت و عقیده شخص را دگرگون کند.»

شاهکارهای ادبی اغلب دارای شخصیت های پویایی هستند. شخصیت های آنها در مسیر حوادث، تغییر پیدا می‌کند و تحول می‌یابد. (همان، ص ۶۵)

شخصیت دیگر زن داستان دختر تنبل پادشاه است که دارای شخصیت پویایی است. چرا که در ابتدا دختر، تنبل بود و هیچ کاری بلد نبود انجام دهد اما در پایان داستان به دختری زرنگ تبدیل شد..

شخصیتهای زن	شخصیتهای اصلی	شخصیتهای فرعی	نیروهای همسوی دختر	نیروهای همسوی مادر	نیروهای بیطرف
۲	۳	۲	۱	۱	۱

مادر پسر و دختر پادشاه دو شخصیت زن داستان هستند. پسر، مادر و دختر شاه جزء شخصیتهای اصلی هستند. وزیر و شاه شخصیتهای فرعی داستان اند چون زیاد در داستان نقشی ندارند. شاه نیروی همسوی مادر است چون با کاری که پسر در مورد مادرش انجام داده بود و او را به گاواهن بسته بود مخالفت کرد. وزیر هم چون فقط همراه شاه بود می‌تواند به عنوان نیروی بیطرف محسوب شود. او هیچ نظری نسبت به هیچ کدام از شخصیتهای داستان ندارد.

داستان «جنگ بلور»

داستان جنگ بلور قصه دختری است که با پدر، زن بابا و دو خواهر ناتنی اش زندگی می‌کند. چون خواهران، او را آزار می‌دادند پدر هر روز دختر را به همراه خود به باغ پادشاه که در آنجا کار می‌کرد می‌برد. پسر پادشاه عاشق دختر شد و از او خواستگاری کرد. در روز عروسی زن بابا با مکر و نیرنگ اجازه نداد آنها باهم عروسی کنند. در پایان شاهزاده از مکر و حيله ی زن بابا آگاه شد و با دختر ازدواج کرد و زن بابای خائن را به سزای اعمالش رساند. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۵: ص ۲۵۱)

در قصه ها و افسانه ها رسیدن به وصال معشوق همراه است با هفت شبانه روز یا چهل شبانه روز جشن و شادمانی! اما وصال همیشه پس از طی دورانی سخت دست می‌دهد، اگر وصالی در قصه ها و افسانه ها- بی مرارتی دست دهد از هفت شبانه روز یا چهل شبانه روز جشن خبری نیست. بلکه پس از رسیدن عاشق به معشوق تازه دوره ی سختی آغاز می‌شود و پس از آن است که وصال اصلی دست داده و هفت شبانه روز جشن و عروسی را در پی دارد. در روایت جنگ (تنگ) بلور پسر پادشاه دختر را به عقد خود درمی‌آورد اما از حيله گری زن بابای دختر ناراحت شده و به باغ پناه می‌برد. پس از مدتی غم و غصه متوجه نیرنگ ضد قهرمان (زن بابا) شده و یار خود را آنگونه که هست می‌بیند و با دختر عروسی می‌کند.

قهرمان قصه دخترکی است، با شخصیت ثابت چرا که از اول تا انتهای داستان هیچ تغییری در اعمال و رفتار او نمی‌بینیم. زن پادشاه جزء شخصیت های فرعی در این داستان است چرا که به شخصیت اصلی داستان (دختر تنگ بلور) کمک می‌کند تا دوباره پسر پادشاه با او ازدواج کند.

شخصیت نامادری شخصیت نوعی است چرا که شخصیت او برای همه شناخته شده است و نامادری در اکثر داستان ها به یک شیوه رفتار می کند.

شخصیت های نوعی یا تیپ: این شخصیت ها نشان دهنده خصوصیات گروه یا طبقه ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می کند این شخصیت ها برای ما شناخته شده اند و با یک کلمه که از آنها بگوییم در ذهن ما تصویر می شوند و نیازی به تفکر و به حضور آوردن ذهن و تخیل درباره آنها نیست. حضور این نوع شخصیت ها در داستان جاذبه ای نمی آفریند، مثلا شخصیت کدخدا، خان، حاجی بازاری، نامادری، ناپدری در داستانهای بازاری.

مثلا وقتی نامی از حاجی بازاری به میان می آید؛ ذهن خود به خود تصویر شخصی که ریش نسبتا بلند دارد و تسبیح به دست است را در ذهن می آورد؛ شخصی که ظاهر مسلمانی دارد، حال آنکه پول پرست است و آگاه به مسائل اطراف خود.

داستان «پسر زلف طلایی»

یک شب شاه عباس موقع گردش از پشت در خانه ای حرف سه دختر را شنید که مشغول رشتن دوک بودند. هرکدام از دخترها آرزویی می کرد. فردای آن شب شاه دخترها را احضار کرد و از آن ها پرسید هنر شماها چیست؟ هرکدام هنر خود را گفتند. پادشاه دخترها را به عقد پسران خود درآورد و آنها قول دادند بعد از عروسی هنر خود را نشان دهند. دو دختر به قول خود وفا نکردند اما سومین دختر که قول داده بود پسری می زاید که وقتی بخندد گل ها باز شوند و وقتی گریه کند باران جاری شود و از زلف هایش طلا و نقره بریزد به قول خود وفا کرد و پسری زایید. اما دو دختر دیگر موقع زایمان دختر توله سگی را با بچه عوض کردند. در پایان پادشاه دخترها را به سزای کارهایشان رساند. (درویشیان، خندان، ۱۳۸۵: ص ۹۲)

سه دختر به صورت نمادین در داستان معرفی شده اند چرا که کار آنها رسیدن دوک بود و آن، نماد چرخ زندگی و رشتن تارهای آن است.

دو تا از دخترها شخصیت پویا دارند چون که شخصیت آنها در ابتدای داستان و پایان آن فرق داشت. در ابتدا هر سه به شاه قول دادند که اگر با پسران او ازدواج کنند هنر خود را نشان می دهند اما بعد از ازدواج به قول خود وفا نکردند اما دختر سومی دارای شخصیت ایستایی می باشد چرا که در ابتدا و انتهای داستان به یک شیوه عمل می کند و دورویی نمی کند. قابله نیز که جزء شخصیت های قراردادی در داستان هاست در اینجا در نقش منفی ظاهر می شود و به دو دختر کمک می کند تا نوزاد را با توله سگش عوض کنند.

شخصیت زن داستان	شخصیتهای اصلی	شخصیتهای فرعی	نیروهای هم سوی دختر	نیروهای بیطرف	نیروهای مخالف
۵	۴	۵	۳	۱	۳

نتیجه گیری

با بررسی تحلیلی شخصیت زن در قرآن و احادیث و بزرگان دین می توانیم به اهمیت نقش زن در سرتاسر حیات طبیعی انسان ها پی ببریم. شاعران و نویسندگان زیادی سعی کرده اند در یکی از آثار خود پیرامون نقش زن، مطالبی را بیاورند. هرچند بعضی نویسندگان و شعرا در آثار خود زن را به عنوان موجودی شرور نام برده اند، مثلا زن را در نقش نامادری و جادوگر نشان داده اند، اما آنها در نهایت به ذلت و خواری می رسند.

با توجه به اهمیتی که قرآن به نقش زن داده است، می توان چنین نتیجه گرفت که وجود هر انسانی با موجود بودن پدیده ای به نام زن کامل می شود.

در افسانه های ایرانی، زن در شخصیت های گوناگون ظاهر می شود؛ مثلا در نقش مادر، مثل فرانک زن آبتین و مادر فریدون و یا در نقش زنی خیانتکار مثل سودابه در شاهنامه و ...

در داستانها و افسانه های ایرانی، هرچا از زن و نقش او سخن به میان می آید بیشتر همان نقش مثبت است که به صورت مادر یا یاریگر مهربان ظاهر می شود. شخصیت زن در افسانه ها هرچند در بسیاری موارد تک بعدی اند؛ اما از صورت تیپ خارج

شده و به شخصیت نزدیک می شوند. با بررسی شخصیت زن در داستانها و افسانه های ایرانی می توان به اهمیت نقش او پی برد.

در بررسی حاضر، در مجموع بیست و پنج شخصیت زن در هشت داستان ایفای نقش کرده بودند که از میان آنها سه شخصیت پویا و بیست و دو شخصیت ایستا بودند؛ در نتیجه درصد شخصیت ایستا بیشتر از پویا بود. همچنین تعداد شخصیت های اصلی کمتر از شخصیت های فرعی بود. در این هشت داستان شانزده شخصیت اصلی و سی و هشت شخصیت فرعی وجود داشتند.

فهرست منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- درویشیان، علی و خندان، رضا (۱۳۸۰) فرهنگ افسانه های مردم ایران ج ۸-۱، تهران، کتاب و فرهنگ
- شاملو، سعید (۱۳۸۲) مکاتب و نظریه ها در روانشناسی شخصیت، تهران، رشد
- شولتز، دوان (۱۳۸۴) نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، نشر نی
- فربد، محمد صادق (۱۳۸۱) مبانی انسان شناسی، انتشارات پشتون
- کهنمویی پور، ژاله (۱۳۸۱) فرهنگ توصیفی نقد ادبی (فرانسه- فارسی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- میرصادقی، جمال (۱۳۶۶) ادبیات داستانی، چاپ اول، تهران، انتشارات شفا
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۷) واژه نامه هنر داستان نویسی، تهران، کتاب مهنراز
- (۱۳۸۳) داستان و ادبیات، تهران، آیه مهر
- (۱۳۷۶) عناصر داستان، چاپ سوم، تهران، سخن